ندانم در حقیقت این امر اسباع اعلا شهادت فعلی ذهبم که این شهادت را
واو واز عهده این کار هر کس میتواند بسعادت تمام برآید این همراهی کند
و هر کس بواسطه بعضی موانع معذور است دیا شم کشته بروفق تکلیف
خود عمل کند تشکر نمود از اهل ایران و مصدق بروند کشتند و در این سفر با شما
همراهی داریم و آن بقیه دیگر که بعضی ناقص چند نفری شتم و معذور از
قرار برکنان که آشنده و آن اهالی نفر فاشقان صادق و یاران مراقب
جناب حاجی ملا اسمعیل فی جناب حاجی میرزا سید علی خانوادی حضرت
اعلی و جناب میرزا قربانعلی و پیش جناب سقا سید حسین محمد تبریزی
و جناب حاجی قاضی کرمانی و میرزا محمد حسین شیرازی و یکنفر هم از اهل عراق
بروز دیگر که بحرکت کشتی بایشان را بمیدان میبردند حضرات تاشانی در
راه با ایشان سنگ میزدند و فحش میدادند و میگفتند شما با بی هستید
شده اند جناب حاجی سفر مرو ند بی با با بی هستیم ولکن بیانه نشده ایم
با لقدای مردم با بجه شیطنت و آگاهی شما از جان و مال و عیال بالفعل
خود نگذشتیم و از وطن و اهل خویش برشیده ایم که شاید شما تنبه شوید
و از غیران و گمراهی نجات پیدا کنید در مقام فحش برآمدند ما خاموش
شدیم از اهالی تاشان سید و پنج از این جمعیت نماند خلاصه وقتی که بجا
کردن رسیدیم کشتی حضرات ایستاده و قرب بجناب حاجی سید
محمد آقا گفت هر کس که از آشنایان شما است بیاید و بگوید
شما با کشتی بروید و ما این جمعیت را بکشتی دیگر

Six of the others remained [illegible] The rest [illegible]

The seven who stayed [illegible]:
① Hājī Mullā Ismā'īl Qumī.
② Hājī Mīrzā Sayyid Ḥasan [illegible]
③ Hājī Yūsuf Ardistānī
④ Mīrzā Sayyid Ḥusayn, of Yazd [illegible]
⑤ Hājī Mullā Naṣīr Ḥakīm
⑥ Hājī Muḥammad Ḥusayn of Tabrīz.
⑦ Amīn of Manāghā.

[illegible] Hājī Mullā Ismā'īl [illegible] Kūm [illegible] Hājī (Mullā Ismā'īl) answered, "Yes, we are Bābīs, but we are not bad: by Allāh, a knight, or [illegible]"

سلامگذرند و در مقام ضرورت و حفظ جان چه ضرر دارد و که چین فقد
کریده من با لی نیستم که بحضرات دست آویزی شود و از سلامگذرند
آنجناب قبول کردند چون زیاد اصرار میکردند و مبالغه مینمودند آنجناب
قامت استقامت بر میان مردم افگنده و جبرا فرمودند ایها
از من باسماعیل قربان بگردنده برگشتن بگردی و دست شرط عشق نیست
دلها مرا از سر خود برداشته بر غضب کشند مشغول کار خود باش
و بر غضب و نارضایتی حضرت شهادت بایشان چنانچه
و جناب میرزا فرهاد فاضلی از مشاهیر عرفا و اهل هنر بود و بوستان و رفتا
زیادی در طهران داشت و معروف جمیع اکابر و بزرگان حضرت
بهاءالله بودند حضرت بهاءالله که در اعلی حضرت سلطان را و نظر
بوفور محبت و رافتی که بایشان داشت باعلی حضرت سلطان گفت
بایشان بابی نیستند و متهم شده اند فرستاده ایشان را ببرند
و گفتند تو مرد درویشی هستی و صاحب فضل و کمالی و ترا متهم نمیدانند
و ترا ابدا بفحشا تکلیف نمیکنند جواب داد من خود را از معتقدان
و بندگان آن حضرت میدانم ولی میدانم که حضرت بایشان
هم مرا به بندگی و محبوبیت کیشی قبول دارند با خیر آنجا بایشان
نصیحت کردند و نوید و تطمیع و استمالتی فراوان داد بدگفت
این قضیه خون و جان محقر سهل است اگر صاحب سلطنت عالم
بردم و هزار جان میداشتم برایگان ایثار قدم و بساط

Haji Mirza Ismail [illegible]
decision to the effect [illegible]
of his life [illegible] the
condition is complete
his work, [illegible]
a stage; and to [illegible]
suspicion from me, that is
[illegible] which from the effect
of the heart is not the
condition of love."
He is [illegible]

Mirza Ibrahim [illegible]
Zanjan, who was known
a man, appointed as
Tehran, [illegible]
Mission, [illegible]
him, like Kashani [illegible]
one day he met
a Bábí; [illegible]
was right to [illegible]
to [illegible]
he answered, "I [illegible]
hoping like one of
[illegible]
one of his servants, but
[illegible] he has accepted [illegible]
for his servant, I [illegible]

He [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مینودم سرفدای دوستکردن نزدما

وشوار نیست لب فرو بندعاشقان ما واسطه درکار نیست خلاصه
پس از مابوسی مرکنش با ایشان نزدند چون سیای فاتن ایشانرا
آوردند بیر غضب از ضعف شمشیری کردن آن مظلوم زد سراو حرکت
کرد وعقا مرد رویی که داشت چند قدمی دورتر از خودش افتاد فوراً
این فرد را دران آخر نفس فهمود و دل اهل محبت را کباب نمود
انچنان آن عاشق سرمست که در پای حبیب سر و دستها رندانه کردم
ندارد وچون حضرات تاشانی آنحالت را دیدند این فرد را
شنیدند مشورتها در میان ایشان افتاد و بیر غضب عجلاً با بیرت
دیگر سر ایشان را از بدن جدا کرد

وجناب آقا سید حسین مجتهد شمشیری تازه از کرباتشریف
آورده بودند وجمع علمای آن حدود نوشته بودند که جمع شرایط
اجتهاد در آن وجود مسعود موجود است و پس از چندین سال عزم
ملاقات دیدن اقوام وعشیره خود عازم وطن مالوف بود که در
طهران با این اخوان صفا ملاقات نمود و همسفر ایشان گردید و بزن
حقیقی وعالم جاودانی رجوع فرمود و چشم من بین از رفتن ولایت
و دیدن اقوام و اقارب خود پوشیده شربت شهادت را برضا
و رغبت نوشید

و اما جناب عال با حالت فصاحت در آن حین مری بگفتوها طرا

They then began to abuse him, attempt, & the executioner, binds him, cut off his head, & his feet, then they began to shoot on his neck, but not him, but only him by his [illegible] taken upon him on the ground. Then he recited this verse:-

"Happy that enlightened lover, one knows not whether of his head or his [illegible] he made at the feet of the friend."

He is then [illegible] by another [illegible].

---

① Mirza Sayyid Hasan, the mujtahid of Turshiz, has just returned from visiting at Karbala, & was on his way to his native place to see his friends.

---

② Haji Mirza Jani the well-known [illegible]

از سر جرم برداشته و در آبان عدل و احسان حضرت پادشاه ظل الله
وکیف خداوندا تو گواهی که بدون تقصیر فرزند رسول اکرم را شهید
کشته و بعضی ناجرسی میگویند که ایشان را کشته اند
قدیر نمانند بقول فرزندان و کشتن بی تقصیر و ناشهادت و بایستی
جایز شدن است رشته خیر و بینی بنده کی ما حکم از آنست که باین
شاخ های فشه و هندی بریده کرده و سلسله استقامت و محبت از آن فنی
راست که باین کش کش ها و چنین کش کش ها کشته کرده و در پیر غضب
آکرده فشه بروند چند در و فرقش نگشد مرا سر بر تا عشق تر نگشد مرا
از آن آن سند فرزند دیگر را نیز مقصود و مطلوب خود رسانیده و حاجی
علی خان حاجب الدوله در مقام حیرت و تعجب از احوالات این اشخاص
بجنبه کی مقامات و دستان خود تعریف کرده بود که اعلی حضرت
قبله عالم امر فرمود که در وقت کشتن حضرات بلاحظات چندین
حاضر باشم و قتیکه بمحل قتل ایشان رسیدم در میان آن صف
فرزند سیدی جوان و بسیار خوش رو و خوشحال دیدم و بجذبه
خوش بیما و طبع منظور و دلم بجانش سوخت و بخیال افتادم که بهر نحوی
ممکن شود آن سید را شبی شب را از کشتن نجات بدهم و مخفیانه نگذارند
در آن شب کشته شود و فی که چار پنج فرزند کشته بود و مانگذارند
نزد خود طلبیدم و سر گوش او کفتم که اردم و کفتم جایزی کی بجهت
قبله عالم فرستم کما ینبغی مستقید نظر بعضی و خاطرت باشد و خواهش کنی

Tahir his brother, etc. Nasir his son. Tahir his son. "O God, from our children of the King, and Muhammad the son of the Prophet, without fault." A boy who had not yet See Genesis 18 concerning him. But he rejected the supposal, saying that the object was to be sacrificed.

Haji Ali Khan, Hajib-ul-Daula. Narrates how he the commander by the Shah to be present at the execution.

On arriving at the place of execution he saw amongst the group a young descendant of Hazrat Imam [illegible] a delightful appearance. He felt the necessity of saving the life of the boy. He approached the [illegible] and [illegible] that he would [illegible] the boy [illegible] [illegible] [illegible]

مضایقه حاصل نسکنم و تو را خدمت اعلیحضرت سلطان عرض و سالی تصدق
وظیفه و مستمری از برای تو برقرار نسکنم دیدم حیرت گیر نگاه میکند گفتم اگر از
ترک این طریقه و اختیار عمل عاری حالی بجهت تو میسرم و دختر خود را با اضافه
وافره بتو میدهم بعد از شنیدن این کلمه نزدیک جواب داد مرا بدختر شما چه حاجت
خود و اموال فانیه دنیا فریب مده ما دنیا و آنچه در اوست
بشما واگذاشتیم و در طریق محبت حضرت دوست
بهیچ شرط شهادت کفایت نمودیم در حضرت او نمیگنجد غیر از
دوست کس هر دو عالم ابد شش از که ما را دوست بس چون این
سخن را شنیدم و قابل باو پیش نمیدم بدستش زدم و اشاره کردم که او را
ازینجا دور کنند و دیگر نزد من نیاید خلاصه این مردم نادان را احباب آن بیکران
بسیار بدلوک خود و ندانسته دست میزند و میدانند
پیدا و ندکر این است جزای اهل محبت و سالکان سبیل معرفت و حقیقت
واقع شد که در قبرستان خواجگان دق میکنند لنگر خانه در خارج دروازه
شاهزاده عبد العظیم نزدیک آن یکه برج آخوند ملا باقر کردند
آن کاک سیاه در یک برج خشت نزدیک بصیرت
و فراست اگر بدقت و انصاف ملاحظه کنند تصدیق
نمایند که در هیچ عصری چنین جاهل شقی
نبوده و در هیچ زمانی همچو سیاه دلی نخواهد بود
[illegible]

Find also for your house a fine location in the shade
completely, & a lovely
palace & see Tinsel, &
further for long him a fine
house, & fine him his own
daughter, also two very
beautiful, in marriage.

The young stupid thing in
answer, "I desire not your
beautiful daughter, I desire
not your gold, for your
worldly riches, we hold the
world & all that is in it
mean for the worthless, & are
contented with this life of
mendicancy."
"None can find room in my
heart but the Friend!
Every hair desires to be among
the friend & emerge for re-

Keep this blow, thereby this
ornament, dwell him in the
mouth, & extend the
consideration of departed him.

Birds have flown to the corner
of the garden by the gardener,
the birds flutter no more.
Spent on them, & extend them
dispersed. "This is the reward of
the people of affection, & the
passage of the people of wisdom
& knowledge."

They who laboured to adorn them-
selves to be buried in the cemetery,
do their bodies now, even exist
a fine mark out of the dusty
known by the name of Shah
Abdul-Azim, & [illegible]

The values of the following
Firmans by three generations
of Kajar monarchs in the Royal
Archives (Maḥfúẓ-i-Shāhī)
of Tihrán, the capital,
the seals of all the foreign
ambassadors — Ministers of
the objectionable enactments
of the Kajar Tribunal (e.g. their Majesties
Consuls or Consular Agents
may forgive Criminal
Homicides) and ignorance
the Indemnification (of
which the Use no diplomatic
author) in this time.

These Firmans mostly bear
the Royal Autograph and
Signature Seals of the
Shāhs of Persia.

مشاهده نموده بودند چندی قبل ازاین مقدمه کیفیت شهادت خود را
بطور واقع خبر داده بودند دشنه بایش از دو ساعت خواب نداشتند
و ناخوشی ایشان ترک نکرده واردات کشش بای ذات
وجناب میرزا تقی علی در وایش پیر مردی سیاح وجاندیده و با جمیع
فرق در اوایش بسر برده و در هر طریقه و مذهبی سیر کرده و در تمام
سیر و سلوک سالک و راه پرسیلی شده و از روی تجربه هر جایی آگاهی
تمام داشت و در عوالم مجاهده و مکاشفه مقصود خود را در این مقام
مشاهده نموده بود و از اهل هر واردات و ارباب هر طریقی ارادت
کیش داشتند صاحب فرق سلیم و رای صایب مستقیم بود و
کمالات ظاهری و باطنی ایشان بدرجه کمال و در حسن اخلاق
و آداب عدیم المثال بودند و حالات عجیبه و کرامات غریبه از ایشان
مشاهده میشود و شنیده شد روزی که در انبار بودند غلبه اهل بها
باشان ارادت بهرسانیده و تعریف میکردند در آن شب
آخر که شب قتل ایشان بود تا صبح نخوابید و مستقبل اجابت
مناسب میخواندند من جمله این دو شعر را از ایشان شنیده بودم

تیره در گشته و پایان ندارد ای شب هجران گرانه ما را
روزگاریست که ما را شب پایان نیست ای شب هجران تو پنداری دل ما را

جمعه در آن شب شوری و سروری و حالت حضوری
ایشان را میسر شده بود که قبل ازان موجب تعجب یاران

Hazrat Bahaullah Husayn Ali-Nuri was imprisoned in prison in Constantinople and Gallipoli for two years.

شده بود وجناب آقا سید حسین ترشیزی متصلی بود مجتهد
وعلامه وعلام وعامل وصاحب صفات حمیده وداعب فضلا شیخ
عالیشان یادکرده اند وجمیع ارباب علم اقرار بافضل
ایشان داشتند لشکری از فضل واتقا وزهد وتقوی مجتهدین
محبت بایشان ورزیدند عامی نبود واز عدم علم واکاهی بضلالت گمراهی
افتاده وجناب حاجی سید علی خال مردی بود تاجر دست
معتبر وجاندیده وفاضلی حضرت اعلی روح ماسواه فداه و
سلالهٔ سادات اطیاب وطاهرین انجناب در میان جماعت تجار
بتقوی وتقدس معروف میبود وقتی که او قاتی که از شیراز
بزیارت عتبات عالیات وسیاحت وسافرت الی الله وجهان تازی در سفر
محبت محبوب امکان وسبب اکوان طلعت اعلی داشتند
جمیع حالات وسیاحات خود را سیده کی نموده وهم مطالبات
مختلفه مردم را ادا نمودند باین طور که خود تشریف میبردند بخانها
وآن حقوق را میدادند وطلب عفو وعفو نموده وداع میدادند
پس میکردند وبهمین طور با یکان یکان از آشنایان و
غیر آشنایان وذوی القربا وذوی الحقوق وداع نموده متوجه دار الخلافه طهران
آذربایجان وشهر خال حضور نمودند باری انجناب جان
وال خود را در سبیل محبوب انحضرت نثار نمود تا فضل ایشان
بر جمیع شکار معلوم شود وبدانند که ایشان انحضرت را در

خود بزرگ کرده واز زمان طفولیت تا هنگام بلوغ وپس از آن
کارهای اظهار امر عجائبی نشان داده اند که از هیچ پیغمبری این
دیده وشنیده نشده ودران جمله کرعبودیت انحضرت استقرار
کرده وجانش را نشان نموده واگر چنین نبود باین استقامت از
خود مندی جانفشانی نمی نمود واین مسلم است که بواسطه ظهورات
عجیبی که ازان حضرت متواتر مشاهده کرده بود مجذوب ومفتون
شده بود چون آثار بزرگی وجلالت قدر وعظمت شان از وقت
از جهه چون نشان هویدا از اطوار شان آثار بزرگواری
وپیدا بود واضح است که چنین اشخاص کامل عاقل تا انواع اقتدارات
بالفعل وقدرت وصفات الهیه انسان محبت خدا نمیدانند دل
حاصل نمیکنند بدون جذبه وسبب نفهمیده ونشنیده ودیده جان
ومال وترک ناموس ونام وعیال واطفال بآن درجه استقامت واصرار
نمیکردند علی الخصوص جناب خال ازشاهد برورات ظهورات
که در طفولیت انحضرت واقع وظاهر شده بود دل متحیر بود ودر حالت
انحضرت حیرت داشت وپس از اظهار امر باز هم متوقف وتحاشا
بود تا انکه بمقام یقین واطمینان رسید وچنان گذاشت
وعیان گشتی بطوریکه تا دیده اگر کسی میدید تا ان میدان اگر کسی
نمیشنید را نمیدانست وکیفیت حالت تعرف وسعادت من الذی
ثابت وحال آنکه وآل من در پیش حضرت جانان بگریه

وجناب حاجی ملا تقی نیز هم مراتی تا بر دیم فوق تقدس بر دیگران
کرامتی و جمیع اهالی اصفهان بدیانت و امانت و فهم و فراست تقدس
اقرار داشتند و در پرهیزگاری و دانائی بی نظیرش میدانستند بعضی
امارات کامل نیست با ثبات اظهار میفرمودند و فضل از دیگران است
از برای منصب تعین و آن دو نفر دیگر یکی از اتباع این مناصب و دیگران
دیگری از جمله کسبه بود و عمل بیشتر نهم بجه اینده و طایفه تحت کرده
و این هفت نفر را تعیین کنند دیرانه بودند و فهم ادراک نداشتند
با چنان ریاست و کروفری داشتند و با کرفار شده بودند چاره
نداشتند و حال اگر بنظیب خاطر اقرار نمیکردند متلف
میشدند و بعد از اقرار هم بطوری که ذکر شد بجه هیچ اسباب استخلاص
فراهم آمد خود شان راضی شدند و اهتمام در جان ثاری کردند
و کاری کردند که تا کنون از قوه بسیج بشری بعمل نیامده مع ذلک
سر از باب غرض و غفلت با ثبات نسبت کرامتی و فضلات میدهند
و انقدر انصاف و ادراک ندارند و فکر نمیکنند که بچه سبب
بچکس از جان و مال و امکان نمیگذرد و از اسم و رسم و احترام
و اعتبار و عیال و اطفال خود قطع نظر نمیکند حضرت عبدالله
کرامتی چنانکه در احادیث معتبره مذکور و مشهور است اصحاب کبار
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که قسم را موای سرخ و با
قبل پسندیده و شمشیر خود را بر هند بر دوش بگذارید و بیائید بمعرکه

Hajji Mullá Taqí, the late
[illegible]

of the office did worthily live a [illegible]
to me a Kirámatí.

Reputation of the Kirámatí
of the holy Muhammad
[illegible]
[illegible]

ارض کوشیم از انجمله جمعیت چهار نفر در سب خانه مبارک آنحضرت
رفتند و از آن چهار نفر حضرت عثمان شمشیر را زیر جانب سر
خود را تمام تر راست دیده بود و نحوی که قبل از این ذکر شد آن سه نفر
از زدن شمشیر تمام سر خود مضا لقه نموده و از مولی گذشته بودند
و این اشخاص که مدت پنجسال متوالی از مقام مجاهده و تخلص بودند
با کمال کوتاهی در مجاهده و معرفت حق نموده آیا شود شهر از طلب
عرفان آن حجت موجود ندیدند با صدمه غربت و اذیت شهر از
کشیدند و از هر نوع ملال که بر ایشان وارد گردید و هر مصیبت
و محنتی که مبتلا شدند صبر نمودند و با این همه صدمات لطافت
بعد از آنکه حق را بحقیقت شناخته نفس زنان که از بوی
شوا نشنید بگذرند ایشان بکلی از سیم و زر و جان و سر گذشتند
و چشم از محبت عیال و اطفال را سم در سم پوشیدند و جان
گرامی بعوض را بر طبق اخلاص نهادند و نثار حضرت محبوب
عالم نمودند و بجد و جهد تمام تا در یافت درجه شهادت نکوشیدند
و اگر اینها اهل حق و صاحبدلی عنایت و هدایت حضرت باری
تعالی نباشند در عالم امکان احدی قابل هدایت نخواهد بود
و اگر چنین اشخاص را با وجود آن نوع مجاهده خدا در هدایت
نفرماید العیاذ بالله تخلف وعده کرده و لا یخلف المیعاد
و حتم است بر تفضل و عنایت حضرت احدیت که اشخال

این اشخاص جماعه را از جهت وصول به راه و طریق نجات هدایت
فرموده باعلی درجات سعادت در مقامات علیای حضرت برساند
بعد از وقوع این جنگ مرتدای سبعه آنها که ارباب معارف
بودند و حالات حضرات را در وقت گرفتاری و شهادت شنیدند
و اینها استقرار و استقامت و بذل نفوس دیدند فهمیدند که این قسم عبودیت
و جانفشانی بی اخذ و معنی نمیشود و چنین همگی را از بچه
و بی اصل تصور نمیتوان کرد لهذا اکثری اصحاب فهم و کمال از صدق
و تحقیق و تفحص برآمدند و جمعی از سران طغیان و اعوام گمراه
و مقام یقین و درجه اطمینان را حاصل کشتند و بحلاوت هدایت
و ایمان مفتخر و مباهی شدند و اشخاص زیادی را هم ایشان
بهدایت و تبلیغ نمودند و از ورطه ضلالت و حیرت نجات دادند
و برخی از عدم انصاف مصداق مضمون یعرفون نعمت الله
ثم ینکرونها با فضل شدند باین جهت نفرین بزرگوار
همان جهت بر بی شعور نمودند که موافق دوایتی علی التقدیر
برصحتها که جایست در مقابل حضرت باشند و در کفار ظاهر
شوند چونکه علامت ظهور نبوده لهذا منتظرین ظهور موفق شدند
بالصدق و الاخلاص ایمان آوردند زیرا که حضرات ائمه سلام الله
علیهم اجمعین فرموده اند بحق القائم و شیعته فاضربنی
انا و شیعتی و شیعتی ما کرمتند ان همگی که انما انا و شیعتی

Three dots under words on the
"from Muslim sects" and
and the Ajam into the
Hebrew according to Fidelis.

خوش فضای معرفت بیچرانیم واز چنگ کرگ جهل وغفلت برآ
وانگه فرموده اند برای شناخ ندارند اجمالا مرادآن است که مظلوم
هستند مجاور دوکاردار نمی کنند کمالات انزوا شامل معانی
کثیره وتاویلات عدیده است واز عهده وفهمیدن آن بلاهای
قشری نمی توانند برآیند وتاکنون مراد معنوی ومقصود حقیقی این
حدیث را ادراک نکرده اند وعوام چاره را الی الآن با انتظار
گذاشته اند وخودشان نیستند از عدم بصارت وفراست
منتظرند که آن حضرت از پایان کمر بصورت شبانی ظاهر
شود وبعضی بزر دیلو داشته باشند که حیوانی خبر ندارند
وعجب نیست منصب عظیم انبیا نیکه مولای خود وشبان عین
نموده اند در بقیه حدیث اول وعقاید خود ابدا شاهد نیستند
واگر بیچاره بخواهد بمقصود ومعانی واقعی این قسم احادیث را
بیان کند چون مسلم فریقین در کتاب نیست وعلی بحقیت
حق ندارد وتصنیف نموده انکار نمایند آن شخص را کافر میشوند
که چه الکلام امام علیه السلام با تخیلات جهالات وتجهولات
ایشان تاویل نموده است بمجهولات بالله وظنونات
واوهام فاسده خود متمسک شده واز ادراک معانی واقعی
وتاویلات کلمات مطهره آنحضرت محروم شده واضلع عوام را
نیز بهمین منوع نموده اند اگر بگویی بحقایق اسرار بعضی

احادیث وارده مطلع شده واظهاری کنند و بخواهند اینان را از راه بدر
و حیران برانند از قصد و تفرعن و غرض باطنی و نخوت نفسانی بر ایشان
بسی دشوار و ناگوار است که قول دیگری را قبول کند و بخیالات و اهیه
و ظنونات خود ترجیح دهند و اگر هم در باطن حاجز
تصدیق نداشته باشند و بدانند موافق شواهد علمیه و ادله عقلیه
صدق و صحیح میکرد از روی غرور و نخوت و خودپسندی که دارند محال است که علی
الظاهر بتصدیق و اعتراف بصحت قول طرف مقابل نمایند چنانچه
بسیاری از علمای صالح با آنهمه تقوی و تقدس و اظهار تدین و فضیلتی
که میدهند ذکر نکرده جناب طاهره که مشهور بقرة العین بود
و همچنین ذکری از جناب حاجی ملا تقی مستر ل که عالم و
فاضل بلکه خود را اعلم علمای عصر میدانست بمیان نیاورده
بودند با این فهم و علم و ادراکی که داری اگر خود اظهار بابیت و بالاتر
و برتر از ان ادعائی میکرد می مراکوارا بود و تصدیق و تسلیم
امر او میکردم ولی چگونه که تابع این جوان شیرازی
شده و سبحان الله از مراتب غرور و غرض و فنون اعتبارات
و مرض این اشخاص که خیمه خود را بآنهمه کمالات و فضایل
می بینند که نسبت بآن شمس حقیقت و مطلع ربوبیت
چگونه از اظهار خاکساری و عبودیت ننمایند و بر ملا نکنند که من
با اینهمه علم و معارف و بسطت و خط و خال کرده و با اینهمه

Concerning Ḥusain'i-Jazi, known amongst the Bábís as Jenáb-i-Táhire.

Her father was Ḥájí Mullá Ṣáliḥ, in her presence uncle, Ḥájí Mullá Taḳí.

The latter also was Ḥusain'i-Jazi's [illegible] you [illegible] all your knowledge [illegible] uncle [illegible] the Bábís [illegible] your name, [illegible] what can [illegible] this young [illegible]?

واکابی شنیده نموده ام واز فرط فراست وتفرس صاحب کلام
وقلب جمیع امم را شناخته بقواعد عقلیه چنان که باید شاید شناخته ام
واین همه کمالات من در جنب ان بحر محیط معلم فطرت بسیط
نامعلوم ودر مقابل آن نیر شعشع اعظم ذره ایست کالمعدوم
جواب صحیح وهرچند مراتب فضل جزو را نسبت بآن جوان شیرازی
کمتر از قطره ایست ترازو زده میدانی اگر بسر روی این ادعا را
نرسیدی از قبول مضایقه نداشتم فرط انکار واستکبار بعضی
تعصبات جاهلیه واغراض نفسانیه واعتبارات اسیر ننگ
نیک شده ومانع رسیدن شده از اینکه درصدد طلب وتفحص برآیند
وصدق وکذب دعوی آن بحر زاخر ودریای فاخر را بر دیابر
کنند واز غرور انکار واستکبار بحدود ذات مستعیذ بالله
آن مظهر احدیت ومطلع ربوبیت خود را محروم ساخته وچون
وجیهرا درمیانه انداخته اند که چرا بصورت شبانی وبشغل
بزغاله چرانی اکتفا نموده از کعبه مقصود دور شیراز بانهضه
استعداد ناز ظاهر گردید وبخیال عرض نجوی دیده او راک والتفاتی
کور واز قبله اش دور داشته که اصلا مدرکی این کلمه دانسته
ونه فهمیده نافع کل بها که میبوید گلست خاصیت هر جا که میروید گلست
گر ز مغرب برزند خورشید سر حین عالم شب شود چون بنگری
خاصه مناسبت کلام ازدیاد که دراین بحث ها شمه از جوابات

جناب حاجی ملا صالح قزوینی بودند و از مردان و دوستداران این جمع
کیشان و اقران شیخ مرحوم و جناب حاجی سید کاظم در زهد و تقوی
و فضل و کمال نظیر و عدیل نداشتند و مرحوم سید ایشان را قرة العین
می‌نامیدند و چون مرحوم سید قبل از وفات بخواص اصحاب اشارات
فرمود محبت مرحوم را داده بودند لهذا ایشان نیز منتظرین ظهور حق
پرستش مشغول ریاضت بودند و طلب عرفان و ایمان
آنحضرت را می‌نمودند همینکه جناب آخوند ملا حسین بشرویه
که ملقب بباب الباب بود در مقام تفحص و طلب برآمد از عتبات
و نجف اشرف عزم مجاهده و تجسس سفر اختیار نمود ایشان
عریضه نوشته و علنا اظهار محبوبیت و ایمان کرده و بعد از آنکه
جناب باب الباب شرفیاب حضور آنحضرت شده و عارف
بحق ایشان گردید عریضه آن علیا جناب را تقدیم حضور مبارک
داشت و از جمله عرف می‌محسوب گردید و بدرجه علیای حقیقت
و معرفت رسید و چندی بعید که از ایالت و خطه زیبای
و شئونات علنیه آنحضرت را زیارت نمود ایمان شهودی آورد
و در ایمان خود چنان ثابت قدم گردید که در مقام عبودیت آنحضرت
چشم از مال و فرزند و اسم و رسم پوشید و اطاعت امر آنحضرت
با براهین و ادله واضحه مشهود و بیانات توحید را بحدی لطیف
می‌فرمود که اغلب مردم از اصحاب مرحوم سید که صلوه

Ramazán Aḥyá was the daughter of Ḥájí Mullá Ṣáliḥ, the disciple and friend of Ḥájí Siyyid Káẓim of Rasht.

Mullá Ḥusayn of Bushrúyih had set out from his native town in search of the promised Káʼim, and was still in Najaf.

Mullá Ḥusayn, after meeting a Bábí merchant from Bágh-i-Mishír in Najaf, was convinced of the truth of the Báb's claims, and became a zealous supporter of the New Faith (Letters of the Living).

و هر روز از او رکش عاجز شدند و در کربلا بعد از وفات سید
مرحوم بسکاجی که مشرف شده بود قرار مجلس درس گذاشته
در پس پرده می نشستند و حضرات شیخیه را درس میدادند و اصحاب
ایشان بجوی مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بودند که مشرف
بهلاکت شده و اغلب طبع و خیرای بازار را از فرط اقتضا میخوردند
علی الخصوص طبقه و زجه بازار را باین نوع احتیاط و اجتناب
ایشان شهرت نمود و باقسام مختلفه بسمع حاکم رسانیدند حاکم
در صدد گرفتن ایشان برآمد و ایشان پیغام دادند که من
داعیه ندارم جز اینکه در علی مقام علم بیاشم علمای شیعه دینی را
جمع کنید تا مباحثه و گفتگو کنیم تا صدق و کذب دعوی ما در این
علم و عرفان جانبین معلوم اهل بصیرت گردد قرار شد که در کربلا
بجائی نروند تا از بغداد در این خصوص حکمی برسد چون تا خبری
در رسیدن خبر از بغداد واقع شد بدون تذکره از شهر بیرون
آمدند و احدی از مستحفظین اندازه و مباشرین بدون گرفتن
ندیدند که مانع شوند بعد از ورود بغداد بخانه مفتی اعظم رفتند
و صحبت علمی داشتند و در نهایت رضوح برایشان غالب
و خایق آمدند پاشا بغداد تفصیل حالات و گفتگوی ایشان را
بباب عالی و دولت علیه اظهار داشت و استعلام تکلیف
نمود و از انجا حکم شد که در ممالک عراق نمانند و هر دو ایشان را

Shaikh Ahmad left Karbala & Haji Sayyid Kazim was left to give lectures to the Shaikhis = Turkish.

The governor (of Baghdad) wishes to arrest him.

She demands a conference with the Ulama.

She gathers Ulama, visits the house of the Mufti, who shows the books favourable to her.

The Pasha of Baghdad reports this to the Turkish government. She is consequently forbidden to remain in Iraq.

She accordingly set out for Bábu-l-Abwáb.

بخواهند که عزیمت ایران ننمایند و در آن خاک نمانند لذا از آنجا روانهٔ عراق عجم گردیدند و در عرض راه بعضی از لطائف اسرار توحید را که کمتر گوشی شنیده بود و اغلب علمای محقق از اظهار و ابراز آن احتراز نموده بودند بکمال صراحت و فصاحت بیان فرمودند مثل مرحوم شیخ صالح عرب و جناب شیخ طاهر و لفظ و آقا ابراهیم محلاتی و مرحوم شیخ سلطان عرب و بعضی دیگر که مستعداد و ادراک و فطرت بودند درک آن مطالب عالیه نمودند و برخی از آنکه نفهمیدند در صدد اعتراض برآمدند و تعرض کردند و علیه شیخ و آقا سید و حق ایشان بحضور حضرت اعلی روح ما سواه فداه معروض داشتند نظر باختلاف استعداد و قابلیت هرکدام جوابی صادر گردید ولی ماحصل جواب ایشان این بود که آثار توحید و حاصل بیانات ایشان را الی الله منتسب فرمودند و ایشان را ظاهر ننموده بودند و بعد از آن با آن اصحاب و اشخاصی که در مقام انکار برآمده بودند بسر اسرار کلمات ایشان واقف شده بجای استغفار و معذرت گذاشتند و آن رقعه مبارکه بکرمان شتافت و آقا سید الباغ تلقی نمودند و همچنین در همدان تبلیغ جمع کثیری شدند و خیال داشتند عازم دارالخلافه شوند و الی حضرت سلطان ناصر محمد شاه غازی نور الله مضجعه را از حقیقت واقع مطلع و مستحضر

Thence he proceeded to Qazvín, and thence to Tihrán, in the hope of converting Muhammad Sháh.

The Báb in an unfinished letter has promised, it [illegible] the name of Táhirih.

Repentance of those who had at first opposed him.

He sends Mullá Husayn-i-Bushrú'í to Khurásán, [illegible] at Nayríz.

She intends proceeding to Tihrán in the hope of converting Muhammad Sháh.

کنند و از ایشان مطلع شده و فرستاد و ایشان را بقزوین
برند و با ایشان زیاد صحبت داشتند چنانکه ذکر شد بایشان
گفتند که با این فهم و فضیلت تو خود هر از عالی سیمرودی
تصدیق تو را بکمال صدق لازم می شمردم ولی چگونه
قول جوان شیرازی را قبول کنیم و آنچه از این قبیل سخنان
گفتند پذیرفت و هرچه کردند با شوهرش ملا محمد کریم حاجی
ملا تقی و پسر عزیزش محسوب میشد صلح کند راضی نشد و گفت
او بواسطه انکار از مرق خبیث شده و من طاهره هستم و نباید
با خبیث و کفوتی نیست و با نجس باشوهر خود را صلح نشده
و بعد از آن واقعه قتل جناب حاجی ملا تقی واقع شد و غلغله
این بود که ایشان مرحوم شیخ احمد را در جمیع مجالس و محافل
لعن و سب مینمودند و در این فقره اصرار تمام داشتند برای
صالح ناحی که از اهل شیراز بود و از اصحاب حضرت باب
بود و در سابق اخلاص وافری مرحوم شیخ احمد داشت
در قزوین شنیده بود که جناب حاجی ملا تقی شیخ را لعن
میکند و مشرک و مرتد میشمارد و در سرحای نماز از احوال
مرحوم شیخ سئوالی کرده بود جناب حاجی لعن کرده و زیاد
بد گفته بود مطابق حدیثی که از ائمه مذکور است که هر کس شیعیان
ما را سب کرده و هر کس ما را سب کند رسول خدا را سب

Bushire Fakir, who was in Shiraz, and had been brought to Kazvin.

She appears to have left her husband Mulla Muhammad and the son of Haji Mulla Taqi. She had come to Kazvin to rejoin her father.

Haji Mulla Taqi was killed in the year A.H. 1264 - See Nabil's Dawn, p. 34.

Persons be punished in proportion to the knowledge they had of the Shaykh Ahmad.

Mulla Sadiq of Shiraz, a Babi, who had been an intimate friend of the late Shaykh Ahmad had died, and the disputes between the followers of Haji Mulla Taqi and the Babis had become more acrimonious, and there was a question of Haji Mulla Taqi having insulted the memory of Shaykh Ahmad. Mulla Taqi's house at Kazvin was close to the late Shaykh's house. Mulla Taqi was killed on the night of the 16th Shaban, according to a tradition of the Imams

کرده و هر کس رسول خدا را سب کند کافر است میرزا صالح بناء
علی الاطلاق قائلی را مرتد دانست دیگر حدیث مذکور کفرش بر فلان
مبرهن گردد و کشتن ایشان را بر خود واجب دید و تکلیف شرعی خود
دانست لهذا بدون اطلاع احدی شب رفته بود در مسجد محراب
ضربت چندی بایشان زده بود که صیت بلوای اعلام بین العوام
نماید و این قضیه حرکتی بود که در زمان صغر حضرت باب از قزوین
نیز در وقوع پیوسته چونکه آنحضرت در همین عمر از قزوین بجهة
اشتغال و اقتفاء و عبرت دیگران از ظهور این مقدمه بایشان
رشته بودند که من از برای حضرت رسول آستم مظلوم واقع
شده و بدربار شاه وارد گشته ام چه میشود اگر از من نصرتی نمائید
رفیعه آن حضرت را پاره کرده تا سزای چندی نیز گشته بود و قضیه
واقعه را خدمت آن حضرت معروض داشتند فرموده بودند نبود
کسی که بدادش برسد لهذا خداوند عالم اسباب فراهم آورد که
نیزه بدهنش فرو نشد تا در حق بزرگان این دین آئین زبان درازی
نکند بی ادب تنها خود را داشت بی ادب محروم کشت افضل
بعد از کشته شدن او در قزوین فتنه شده پی شد و این
کار را نسبت بجناب طاهره دادند و اصحاب ایشان را
متهم نمودند و حال آنکه هیچ یک از ما اطلاع نداشتیم چه کسی
چه کار میکند و هر کس را تواند بجای برساند کفت این خصلت

This was the [illegible]
the mirza [illegible] he had
[illegible] to the Bab there
[illegible] was on his way
on a [illegible] to Shiraz
to [illegible] up a little this
the latter had shot him
a [illegible] and of him

On learning what he [illegible]
had done, they [illegible] have
to [illegible] him on the spot

The [illegible] of Hajji Akund
Tabaz [illegible] on [illegible]
a Hajjiyeh [illegible]
[illegible] was [illegible]
[illegible] was [illegible]
associated with [illegible]

[illegible] was [illegible]

Shaykh Sa'di's first and fervently fruitless.
(cf. p. 248, n. 269).

Hereafter I. Jan is also known before the foregoing that Mirza Salih's abode was known to the world.

The head of Mulla Muhammad Taqi's viziership rested on Qa'im-maqam's reputation for having Mulla Muhammad.

Mirza Salih of Shiraz gives himself up to the murderer.

مع هذا ایشان را حبس کرده انواع اذیت فرمودند از انجمله شیخ صالح عرب را چوب بپای زده میخواستند او را عش کنند و جناب طاهره را بخانه حکومت احضار فرموده باکی از خدمات ایشان و با ذیت او مشغول شدند که شاید از او چیزی برون زند جناب کرتر هر چه قسم یاد مینمودند که مرا از این حکایت هیچ و اطلاعی نیست قبول نمی فرمودند و حضرات ورثه مقتول که از انجمله حاجی شهر ایشان بر و اصرار داشتند که این عمل از اصحاب ایشان بازن ایشان صادر شده و جناب ایشان در آن حال بتضرع و گریه و مناجات با قاضی الحاجات مشغول و فرمودند که

میرزا صالح شیرازی بعد از مدتها که دید جسمی را از خود ان نکرده و بغیر از بیت نمیگفتند بکلیت و نفی راضی نشده و عرق انصاف در نهادش بحرکت آمده منقطعانه قدم مردی پیش نهاده و تفصیل علت کشتن ایشان را مذکور داشت و اقرار نمود که من بسبب تکلیف شرعی و دینی خود را مکلف بر این امر دیدم و چنان استدلال نمودند که حاکم قزوین از خویش تقریری و استفاضه تحسین کرده بود و بعد از آن که بر او ایراد کردند که چرا با چنین عالمی این نوع رفتار نمودی جواب داده بود که او کراد که بر و بجز این لا کراد از خوشه های باغ ایوحنیفه یکی نشنیده و خود و یاران بجری علمی و اجتهادی نبوده و مردم از حاضر جوابی او متحیر شدند

حضرات رسالت وعیسی که با جناب قرة العین و با خود این بابی
تحت مخصوصا غرض و عداوت داشتند و همان چنین صداقت
و صفا و انصاف و شجاعتی نشخص قاتل نداشتند از او قربان نمود
و قضایا نمودند و آنچنان اصرار داشت چون قبول نمی نمایند چگونگی را
مفصلا بیان نمود و گفت اگر میخواهید حقیقت را معلوم نمایید
آن سر نیزه که بان لورا مقتول ساخته ام در زیر کرباس در خانه ام
بروید و بردارید تا بدانید که نموده واقعی است تا اینکه رفتند
و همان سر نیزه را از زیر کرباس برداشتند و چگونگی معلوم و مشخص
شد و او را هم بردند محبوس و معقول نمودند پسران حاجی خانلی مقتول
رفتند مجلس و در مقام سب و لعن او برآمدند که بهزار اصالح نشنیده
گفت او را بگذارید فاصل نمودم الآن شما را هم با دولت می سازم
بقوت از جای خود حرکت نمود و زنجیر را کشید بطوریکه صحن
طویله آن کرباس بزرگ بود از زمین کنده بود کنده چنان
بقوت بجانب آن جماعت انداخت و آنها را چنان
از مجلس فرار نموده متفرق شدند و صحن طویله و مجلس خورده
و درب را منورانخ نمود چنان مستحفظین محبس ترسیدند که در را
بروی او بسته و قفل نمودند ولی با وجود قطع و قمع حضرات
دست بردار آن چند نفر هم نشدند و محض شهرت و عصبیت
انجا را ترک و در حبس نمودند با وجود دیگر جناب حاجی وصیت

They regard his behavior after killing Sayyid Yahya committed the murder, but he stands on a chair and has a rope around his neck, a little time when he had committed the murder until inside the shed he does.

The days of Haji Mulla Taki's rule in Qasr-i-Shirin, the Governor has fallen out, [illegible] has left his house, [illegible] on the [illegible] Haji Mulla Taki [illegible] on the [illegible] Governor [illegible].

Haji Mulla Taki had left his [illegible] Governor [illegible] Governor [illegible].

کرده بودند از قتل خود گذشتم مع هذا پسران ایشان اسباب فراهم
آورده گنج نفر از مجتهدین را کشته و زنجیر از قزوین در شدت رودت
هوای زمستان بطهران آورده و از جمله بخنجر کی پیرمردی ناجوش
بود حاجی سید الله نام که از بستر بیماری ایشانرا بخبر دلی کشیده
بردند دیدند و طهران از شدت ضعف در نجوی که داشت از حبس
رفات نمود و میرزا صالح شیرازی که قاتل بود دفوا اقرار کرده
بود و با جناب حاجی میرزا آقاسی میرزا شفیع صاحبدیوان سر
بردند شبانه از حبس فرار نمود و بخط مستقیم فوراً خلقه طبریه را صحا
حق رسانیدند و در انجا بدرجه شهادت رسید آن سه نفر که بخبر
بردند در حبس ماندند و پسر حاجی حاقی بر قدرتش و بجا بدکرد
که در باب قتل کی از مجتهدین از حکام شرع طهران حکمی صادر کند
میسر نشد و توانست بعد ازان نسبت داد که حضرت عالی
چنین و چنان مستند اعلی حضرت سلطان محمد شاه حکم فرمودند
شریعتدار آقا محمد و مجتهد طهران پسر آقا محمد علی کرمانشاهی
از عقاید ایشان استفسار نماید و استخبار حاصل کند لذا حضرت
را جواب نوشتند و کذب مجتهد ظاهر گردید آخر الامر در حضور
حضرت سلطان میرزا بهمن خود را پاره کرد و بنای گریه را گذاشت
که حاجی حاقی را کشته اند و خون کسی نریزد شاه فرمود
شخص حاقی که خود اقرار کرده بود که بخت اگر مرا فی شیع

Fire of three months ago, on the instigation of Haji Muhammad, sent to Khoi. ... Haji Abdu Wahid, an old man in the house, also on his arrival in Tehran from the fortress, informed of the fact.

Mirza Salih, the author mentioned, who had been exiled by Haji Mirza Aqasi with the consent of Haji Shafi', the Sahib-Divan, escaped by night from prison, and fled from the Nasiri at Shaykh Tabarsi, where he was secretly killed.

Haji Muhammad explains to Lieutenant Wilmsen that for one of the three remaining [illegible] dead, but is not disgraced. He also charges the Nasiri in general with having dishonoured Muhammad. Muhammadabad resembling opposite Haji Mahmud, Mujtahid of Tehran, son of Haji Muhammad Ali of Kermanshah. It appears here particularly with the Khan of the Nasiri.

The fortune of Haji Muhammad's ... here [illegible] he made his fortune, ... [illegible] to Eng. August. They have had of Haji Mirza Tabrizi ... you will make be made ... [illegible]

چرا این قصاص کنی از حکام شرع بیچک حکم نسبت بند کرد بعوض
قاتل کرد بیچاره ابکر را که بی گناه و بیخبر بود کشت و دیگر بخلاف شرع
چرا این قصاص کنی چرا اسم شرع را ببری رد کنید فرمایش
خلاصه جناب شیخ صالح عرب را که بمردی لایق موحد و مدافع حق و
صاحب نفس و کلمه و بتوب بسته شهید نمودند و بعد التماس نمود
که آن دو نفر دیگر را که یکی جناب شیخ طاهر شیرازی و اخوی کبیر جناب
حاجی ابراهیم کلانتری بود و نفرمایند بدرم تا این احترام بدرم بدهد
که بدرم بگردانم و راضی شوم اعلی حضرت سلطان نیز قبول
فرمودند و ایشان را با تفاق خود ببرقان بردند و در بین راه انواع
اذیت و صدمه با ایشان داده آوردند و بعد تفرین برا
روزیکه میخواست ایشان را ببرند و دیدن کرد بدرش گرداند جمع
مردم را اطلاع داد تا بهجوم عام نمودند و جناب حاجی ابراهیم را
از انچه متصور آید آنان در شهید نمودند و جناب شیخ طاهر را
در حق بسته با ذیت اهل هجوم شهید شدند بعد جمعی از اراذل
ورک آوردند و پای آن دو تن را بستند و کشیدند و بی انتظام
پیکر با آتش سوختند و هر دو جسد را بیرون دروازه
دروکه بدال انداختند و بعد از چند روز آنان را دفن کردند بهمان محل
سوزاندن کشتند و نعشها را بخانه که عشاری میشود مادری حضرات
و همچون از خانه و اهل بصیر مجتهدین بودند و از حکام شرع

The King Amanullah, "The Only Conquered mankind like [illegible] is the only [illegible] like to one his order like strangers and innocent person without [illegible] the [illegible] one, which is the best for [illegible] to the last they are gone [illegible] the same [illegible] Tabriz Sheikh Tahir [illegible] one Persian [illegible] [illegible]

Hadrat Haji Muhammad Ali [illegible] of the [illegible] of Qaza [illegible] office [illegible] capture, [illegible] Sheikh Tahir Shirazi, [illegible] [illegible] (Sic. p. 269) [illegible] Haji Ibrahim Kalantari, (p. 269) [illegible] Haji Ibrahim, [illegible] middle [illegible] could [illegible] his Father's [illegible] [illegible] [illegible]

The injustice of the Mirza Mirza Taqi.

صاحب مسند شریعت و مروج دین و مبین سید انبیا نفس
پیغمبر و راکه اصلا خبری از آن واقعه نداشته بعد از کشته شدن
وحالی که خود قائل قبل از کشتن گفته بود که من بر حسب تکلیف
مذهبی خودم فی نفسه بدون اطلاع احدی اقدام بر این کار
نمودم با وجود این باطلاع اعلی حضرت سلطان و جمیع علما
و مسلمانان چهار نفس را بدون خبری و تقصیری بانهج آزار و اضطراب
کشتند و کیف از این همه مقدسین و مسلمین گفت در کدام
مذهب و شریعت چنین حکمی دارد و جایز است و از بدو ایجاد عالم
مسلمانا اکنون در هیچ مذهبی از جمله مذاهب مختلفه هیچ امری
واقع نشده و در هیچ عهد و عصری و تاریخی نظیر این واقعه شنیده
و دیده نگشته بلکه مابعد الابام نیز مشکل است که در هیچ
مذهبی هیچ فرقه‌ای برسند و بچنین عملی مبادرت کنند کرا که نازیم
چنین صاحبان مسند شریعت و نایبان امام علیه السلام چرا
این قسم احکام اقدام کنند و فقرا مهند و دیده و بصیرت مردم
مسدود شده و قوه ادراکشان مفقود و الا اگر حرکات و احکامات
و افعال ایشان امثال همین حکایت است دار کثرت وقوع
تیغ آن ارتفع شده و شمشیر قباحت و شناعت آن نمیشود
من جمله حضرت امیر المؤمنین را که ضربت زد و بلعین
فرمود مرا بقتل من هیچ وجه اذیت و آزار مرسانید و از قتل

The objectionable Shi'i behaviour of his murderers, a story of his imitation of Fatḥ'Alí Shah's voice in amateur circles.

من با و بخورانید و پس از من زیاده از یک ضربت باو نزنید لیکن
کیفر از این علمای اعلام و ائمه ذیشان امام علیه السلام بخواب
محمد که خود را وارث محراب و منبر و صاحب مسند شریعت حضرت پیغمبر
میدانست و الحق خانواده محترم و از علمای معروف بود گفت با وجود
ادعای شریعتپناهی و تقدس بعوض خون مدیت چهار نفر مسلمان بیچاره را
که بهیچوجه تقصیری و اطلاعی نداشتند بچه دلیل کشتی و در کدام دین
و آئین چهار نفر را با وجود بیگناهی بعوض کیفر کشته اند علامه بحکایت
حکم قاضی حج تمسخر میکنند و شقاوت عجایب و قبایح اعمال خود نمیدانند
که اعمال خودشان صد هزار درجه از آن مذموم تر است لی انکه
صدور قبحش بنوزلی نشده احکامات غیر از ازل الی ابد ان بمرور
زمان در میان اهالی ایران چنان متداول و معمول گشته که انظار
اهل این دیار از احساس و ادراک عجایب غیر محصور آن عاجز و قاصر
و خورده بینان فرومند که بصیر و خبیر هستند محض حفظ جان خودشان
زبان از گفتگو بسته و بهیچوجه قدرت اظهار و جرئت گفتار ندارند
خلاصه جناب طاهره پس از ان واقعه از ملاقات و اذیت این جمعیت
و صدمات وارده اقارب عباد سر باز و غفلة عزیمه طهران نمود
و انجا بکمال تبلیغ امر الله و ملاقات حضرت قدوس و جناب آقا
ملا حسین باب الباب و سایر اصحاب خراسان عازم خراسان
شدند و در حوالی شاهرود خدمت جناب قدوس رسیدند

Kurratu 'l-'Ayn leaves Kazvín for Tehrán, a Government order for Khurásán is issued in the name of Mullá Muḥammad Jaʿfar of Baṭḥá, a Mullá Muḥammad of Mázandarán and Mullá Muḥammad of Qazvín associates, upon the former of whom the title Sháhnúd is conferred.

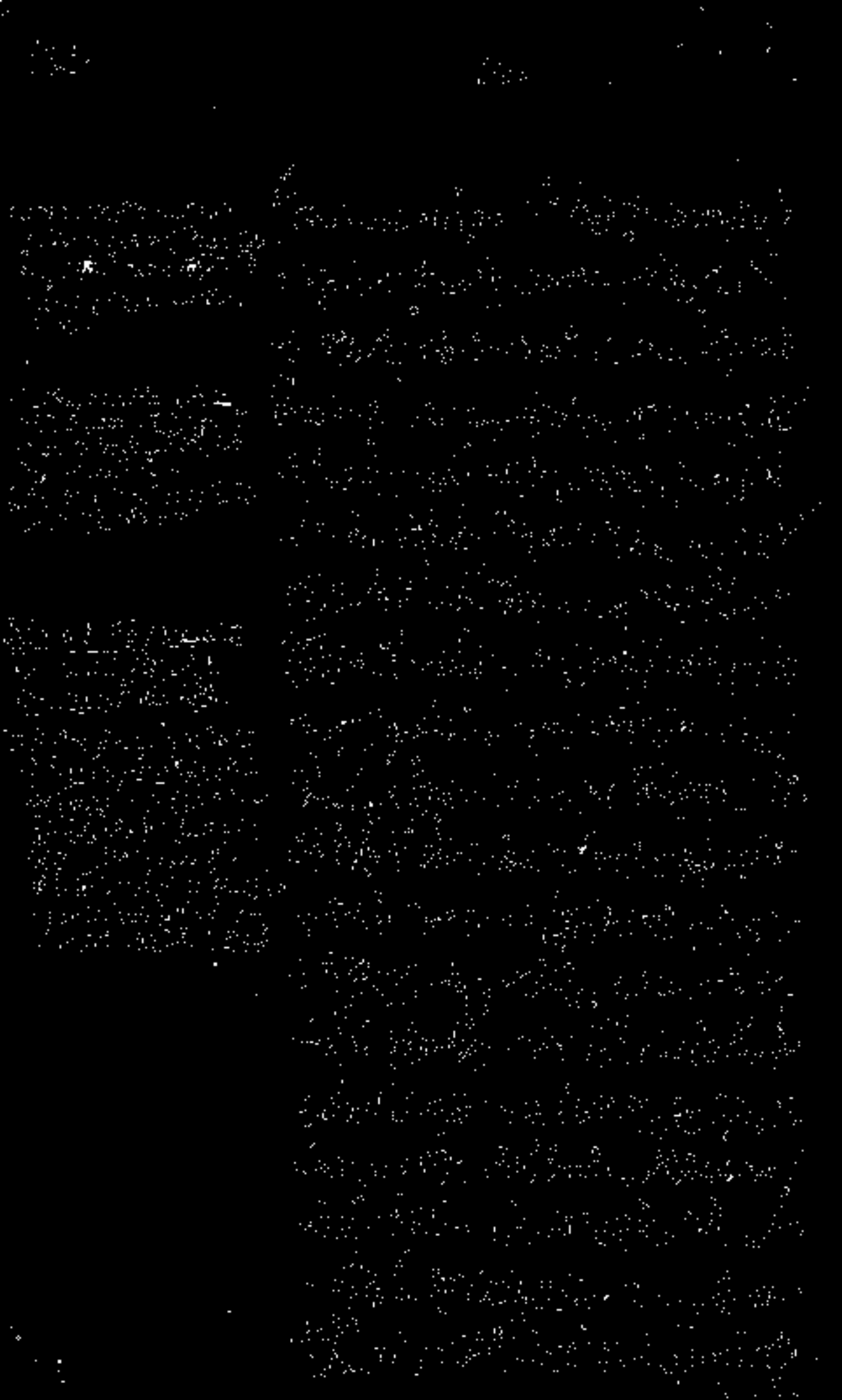

(For other accounts of this discussion, see
Hájí Mullá Muhammad Mámaqání, Nuqtatu'l-Kaf, p. 39;
Hájí Mullá Mahmúd Nizámu'l-'Ulamá, the following mullás and their
ex-hán have been merged: Hájí Muntaqa Mullá Mánaqání (Nuqtatu'l-Kaf)
& Hájí Mírzá Sálih Shahrastání (Nuqtatu'l-Isláq).)

خبط وضع دارد واسباط ازاین ترکیب نمود. وکلمات مغلوطه نوشته
وشفی میگفتند که خود آنحضرت همی مقام بانبیاء نبسته آنوقت حسین
بشروئی که از فضلای کمال بدیع الثالث صاحب دعوی بابیه وانبیاء بابیه
ونوشتجات از ایشانست لذا آنحضرت باتبریز خواسته ومجلس
آراسته جناب آقا محمد رضای وجناب حاجی ملا محمد باقر تبریزی
ملای سیخته وبرخی از امنای دولت نیز حضور داشته وقرار گرفته
که اگر آنحضرت ادعای بابیت ننماید ومحبط نباشد فتوی بقتل ایشان
بعد از مباحثی آن مدعیان بابیت از عالمی که از مقام بروز آمده وعطر
استعمال کرده ودستهای خود را از آستین عبا برآورده وعصائی
در دست گرفته ودر حضرت دوست متفکر بودند بجناب آقا
وسکینه وارد مجلس شدند وسلام فرمودند جوابی ندادند ولیکن جائی
نشستند وخود نشان صدر مجلس را گرفتند وقتی آنحضرت بقدری وقفه
ایستادند ودر ذیل مجلس نشستند ودقتی ساکت بودند تکلم فرموده
ابتدا از ان جناب آقا محمد گفت آقا سید بعضی نوشتجات در دست
مردم پیدا شده ونسبت بشما میدهند گمان میکنم که صدق است
وحقیقت دارد آیا چنین است یا خیر گمان این بود که حضرت انکار
خواهند نمود جواب فرمودند بلی این نوشتجات کلمات الله است
واز قلم من صادر شده است گفتند شما ادعای بابیت نمودید؟
فرمودند بلی جناب آقا محمد بطور تبسم وتمسخر فرمودند چند نفس اند

Some report that the Báb has said.

Others report that after hearing of Badasht [illegible] he is making the claim, or mission of the twelve additional Bábs.

The following names were present at the discussion at Tabriz with the Báb:
① Áqá Muhammad Rida
② Hájí Mullá Muhammad Sálih Baqáí
also many Shaykhí Mullás & some civil officials.

These report that the Báb-assumed titles he has the Báb, & himself not how it has read, he shows in Hidáyat.

The clergy [illegible] the Báb, & the want of respect shown to him in not [illegible] him a seat.

He takes the lowest place.

Mullá Muhammad Mámaqání begins by asking the Báb if the writings attributed to him are really his.

The Báb replies, Yes, they are my writings & the word of God.

They next ask him if he is the Báb, & he says Yes.

They next ask him what Báb means.

فرمودند بیان معنی را که شریف از مدینة العلم الی بابها وارد جناب اسم
گفت کی شب بخیر نمودی این اسم را بجهة شما کی مشخص نمودند فرمودند نعم
انکسی که هزار و دویست و شصت سال لنظور او منتظر بودید و
کنون منکر شده اید گفتند انتظار قائم آل محمد که مجری احکام شریعت
نرجس خاتون دختر یشوعا بن قیصر پادشاه روم و منسوب از سمت شمعون حواری
است و از عجمی و پدر و مادرت نیز معین است فرمودند بین اعتبارات
اسمیه علمای هر ملتی از معرفت نبی عصر خود محروم شده اند شما نیز محروم
گشته اید و با فارس هم نگفتند از کجا نشناسیم فرمودند بحجت آیات
کفر از حصا. همانجا فرمودند آیه در حق عصای خود بکو شروع کرده بخواندن
آیات دیگر جا گفت ما آیات نمی فهمیم فرمودند پس حجت فرا از چگونه
فهمید یکی از ارباب مناصب گفت من هم میتوانم آیات مانند کلام شروع
کرده بخواندن بعضی کلمات یعنی خلاصه چون جنابش مجلس و اهل اطراف را
از تسخر و تعرض بود بمبالغه پرداختند و لفافات خود را بصراحت
آشکار ساختند یکی گفت تک میان دو دسه را نمایرچه میکویند دیگری
صنعه قال را پرسید و از وجه سؤال خود خلاصه نادانی قال
را کذا گفتند و او هم قیل و قال را برداشته آنحضرت چون این دیدند
و از دو مکالمه یکی با دیگری مستغرق دیدند و بهر ستان دانستند
متعرض جواب چیزی نگردیدند و بکمال قدرت با حالت تغیر از مجلس
برخاستند ارباب بصیرت و اهل انصاف فائدهٔ این سلوک

He replied, "The name of
mine in the Gospel of the
Prophet, 'O man of
knowledge,' this is the sign."
They said, "Let us see the sign."
He said, "Come for seven days
hence and you will see."
They said, "In the meantime the
Khan, Mohammedan Ulama
Hasan, whose mother is
also of the Christian, and who
are abroad.
He replied, "If you by such trivial
considerations as these do not
see, you will have been debarred
from a knowledge of the prophet."
They said, "By what sign?"
He replied, "By speech."
He is departed to Heaven three
days before, and his body
was found in his grave.
The learned said, "We do not
understand the verses."
He replied, "How do you
understand the song of the
Nightingale?"
Another said, "O Sir, our
words were vain, pray do not
misrepresent us."
They then prepared to make him
to eat, but he refused, whether
poisoned or not, God knows.
Some of them were not here
on meeting, so he did not
adhere the assembly.

Regulations of the meeting
the matter adopted by the
assembly.

ومحاجه بسم تحقیق و مجاهده نیست و کسانیکه در طلب تشخیص صدق و کذب
مطلبی برمیآیند باید بالمره از غرض و تعصب قطع نظر کنند و در مکالمه
و محاجه ملایمت و انصاف را ملحوظ نمایند و جواب و سوال بنحوی
مبرا و منزه از تعاریض مجادله و استهزا باشد و اگر در حرکات و کلمات
و کلمات ایشان مقدار ذره بسبب عدم تمام عصبیت و غرض
نمود او مقصود شخص نخواهد شد لهذا بایشان محقق و مبرهن
میتوان گفت و تصدیق و تکذیب ایشان بموجب عمل و اعتبار
کلی بعلی حال مشهود میباشد و حضرات محققین که در آن مجلس شریف
حضور میشوند خود را از منظرین ظهور محبت موعود میدانند اول
مجلس کتابی خود را آشکار و اغراض نفسانیه شانرا اظهار کردند و اگر
فی الواقع طالب و منتظر ظهور موعود بیانند بجوارح مترصد باشند
که از کجای عالم صدائی بلند میشود و بعد از هزار و دویست شصت سال
که شنیدند شخصی بحجت و استقامت تمام در میان جمیع اهل عالم قیام
نموده و میگوید منم آن ظهور موعود و مطلب شما نیستم اشتعال دارند که شاید
و بکر کفار شوند و قطع نظر از جمیع امورات خود نموده و بکمال سعی و اهتمام قدم
در مقامات ایشان گذارند و ملاحظه کنند که داعیه ایشان مبنی بر صحت باشد و
در این مقامات شرائط ادب و احترام را مرعی و منظور دارند و در حین مکالمه
محاجه و مکالمه را موقوف نمایند و جمیع اغراض نفسانیه و تعصبات جاهلیه را
ترک کنند تا اگر مطلبی درک کنند و حضرات مرجانی خلق بموجب دانسته

وجمیع حرکات ایشان از روی نفسانیت است بنی بر غرض و بر خلاف انصاف
و دیانت بود زیرا که پس از استماع خبر ظهور گذشته از آنکه خود شان
در مقام تفحص و تحقیق برنیامدند و بدون جستجو و گفتگو در سبیل تکذیب
گرفتاری ایشان شدند پس از آن قرار کرا علیحضرت سلطان مجلس تحقیق و استنطاق
مقرر فرمودند از قبل از اینکه آنحضرت حضور بهم رسانند و مصنفی چند از کتابات
و بیانات ایشان چیزی بدستشان داده و ادراک کنند قرار گذاشتند که اگر آن
حضرت ادعای بابیت نمایند فتوی بقتل ایشان بدهند و این بطور صحت و صراحت
دلالت بر ضلالت و نفسانیت ایشان نماید بخوبی ابدا چنین و چنان
حاجت لازم ندارد و علیهم علی الاطلاق قبل از ملاحظه غرض باطنی ایشان را
ظاهر فرمود که موجب عبرت اهل بصیرت گردد و بدانند که ایشان بمغرض
و مغرض بودند نه بمحقق و مصدق زیرا که قبل از تحقیق ادعا و تفتیش مدعا صحیح
مذهب و کتبی علم بغرض و قتل معلی نموده و فتوی بطلان داده شد و آنچه
اندر حضرات علما قضاق و الاجماع منعقد و متحد شدند که اگر آنحضرت
مدعی مقام بابیت نشود دلیل و برهان طلب نکنند و دون سئوال و جواب
بقتل آنجناب فتوی دهند و از آن سبب از طلب حجت و آثار و اعراض
و اعتراض نمودند که مبادا بگویند اگر بنای استدلال نشود آنحضرت دعوی مجرد
گفتار بی دلیل و برهان مینماید و حال آنکه پیش از عهد برهان و آیات
و آثاری که آنحضرت و اجلاس ایشان گردیدند نسبت بایشان غرض و نفاق
خود شان را نیز فضلا آشکار کردند و باکتساب اعتمادی نمودند و دعاوی شان را

وآنحضرت بر سبیل حیرت قدری ایستاده دور آن مجلس نشسته حال آنکه
بهر صورت احترام ایشان لازم بود آن دو غریب بودند و بایشان آشنا
نبودند ثانیاً در پیش رسول خدا ایستاده بودند و هیچ مقام نزدیک اگر داعیه
ایشان نمی بر صدق و صحت چند از سوء ادب و خلاف احترام ایشان
نادم نمیشدند در خیالات نمی گشتیدند و اگر کذب ادعای آنحضرت ظاهر
میگشت از نقص ایجاد و خود قاصر و مقصر نبودند و برخلاف انسانیت
و معقولیت از ایشان حرکتی صادر نشده بود که دعوی کنید بنای این امر
بر سوء ادب و اکذب و اشنعش هم مجال مرجع ایستدلال قدیم و مطلب
خود را شنو انستم دلیل بیارم و بعد از آن حضرات از فرط بغضی که دارید
بعناد و بی احترامی و عدم معقولیت بنای استهزا و تمسخر را گذاشته یکی
گفت کی شب بخیر کرده و این اسم را کدام برای تعیین کرده دیگری جواب
گفتن آیات را گذاشته و با آنحضرت مقابله آنچه کریمه انشق القمر یا لاهوتی
افکار استکبار تم فقرقا گذشتم و تعریفا تصدیق زاری منظور داشته و الفاظ
منتخبه آیات و کلمات محل نشده که در هر عصر و دور این متکبرین و متکبرین بام
اعتصاب نموده و در جمیع قرون و اعصار امثال این علما و رؤسا و صدور
اعراض و انکار مظاهر الهی برآمده و اغلب کرای عوام گشته و در این
عهد و عصری تخت علوم ظاهری و فنون صناعت باطنی و کبر و غرور
ایشان سبب اختلاف مذاهب مختلفه و موجب اضمحلال احوال ملتی بوده
و اکثر انبیا و اولیا را برحسب حکم ایشان شهید نموده و حضرت مسیح را

"Whenever a prophet came unto you with that which your passions did not like, did ye stomp some, calling some (liars)." (Qur'an 2:87)

وبعضی را کشتند و بقدری از ایشان حضرت عیسی باد را کشیدند و بهان شهر
که حضرت سید الشهداء را داخل و منسب بخارج می فرمودند و قریب هفتاد
نفر دیگر محض قتل ایشان را حاضر کردند مثل ایشان همگی مجتهد و فاضل
و عالم و فاضل فاضل و صاحب تحریر و خبره و امانت و دیانت بودند
بلفظ واحد و بنفس متوارثان چون این طایفه باذیه حضرت رسول
بغض باطنی قویم و غرض از لی قدیم داشتند و وقتی هم بهانه این غیر میدیدند
بعض اینکه فرصت یافتند انچه در کینونیت وجود ایشان کمون و مضمر
بود ظاهر ساختند و عرض مسائل مفصله علمیه از ان معدن علوم و بانیه فنون
اسرار و حکمتهای الهیه صیغه قال نا پرسیدند ارباب انصاف دانستند
که هرگز طریقه انسانیت و رسم مسئولیت و مروت نیست که تا باین درجه
در تسخر و استهزا احدی اصرار نمودن و باین شدت غرض باطنی خود را
ظاهر ساختن و از وجودی که در چنین ساعت هزار رحمت آیات
در نهایت فصاحت مدون تفکر تامل هر طالبی ناگزیر میسنده و ادا کنند
از قلم قدرتش جاری میشود صیغه قال و در جواب سوال کردن باذیه
بی ادبانه و کلمات دلالت بر خبث و خباثت و بواطن دنیش و بصیرت این کتبه واضح
و لائح است که بنای مناظره و مباحثه را بر استهزا و ادخال تشخیص مطالب
و تمیز دادن حق و باطل نبوده اند و از طریقه انسانیت و مسئولیت و شیوه
انصاف غفلت ننموده اند اگر کسی گوید که ما در اینجا رساله تنظیم علما و مجتهد مجاهد
تحقیق ایشان نپرداخته ایم و بسوال و جواب ما ایشان تکلم نموده ایم

If you like Islamic & Islamic books please Join us & Contribute, to keep sharing knowledge as a Sadaqa.

وچندین هزار شاهد فضل معتبر یافته باشد که بمکی زبان دال است
و بسم و بسم و زر قطع نظر کرده و بصدق و ارادت سر بر
بر آستان امرش نهاده و آمادهٔ شهادت شده و با وجود اهمی بودن
زیاده از دو کرور و بنجاه هزار بیت از آیات و خطب و مناجات
و دعوات و مشورات علیه از قلم قدرتش در قلیل مدتی صادر شده و
در دست احباب و اصحاب موجود است صدها قال بیرسند
و از تنگ میان در دست سؤال کنند و حال آنکه اطفال صغیر
کتب کلیه را صرف میخوانده اند از ادای جواب این نوع سؤالات
عاجز و عاجز و سائل با انسان نمی شمارند و ثالث آنکه تمثال بابیه
خودشان چنان گمان میکردند که آنحضرت شکل مقام باب خواهد
شد بعد از اینکه حضرت بکمال قوت قلب و استقامت دعوی
قائمیت فرمودند جواب دادند که ما منتظر محمد ابن الحسن که ادریس
نرجس خاتون است هستیم و او قائم میدانیم همچنانکه علمای یهود ما
بحضرت عیسی باین قسم ایراد کرده بودند و گفته بودند که ما منتظر حضرت
موسی علیه السلام هستیم که بیان آثار و علاماتی که در حق او فرموده
ظاهر شود و تو برخلاف آن علامات ظاهر شده و تمسک باعتبارات
امی شده آنحضرت با انکار فرمودند و بکفر و قتل آن طایفه حکم
نمودند و گفتند که ظهور حضرت نقطهٔ باب بهمان طوریکه مجتهدین ملت
فرموده اند ظاهر شده و نسبت باین جناب تمسخر و استهزا نمودند

و اعجاز ایشان را حمل بسحر و شعبده کردند و آیاتش را ساطیر الاولین و افتا
پنداشتند و گفتند دیوانه شده است یکوید منم موسی و منم عیسی حضرت موسی
بجهة ظهور خود علامتی ذکر کرده و بهیچیک از علامات ظاهر نشده اعلمای یهود
نیز گفتند این مرد مجنون و مفتری است با وجودیکه پدر و مادرش معین و معلوم
میکوید منم حقیقت عیسوی و نمیدانم که حضرت مسیح بشارت ظهور او را داد
او در نزد پدر آسمانی خود میباشد و میباید از آسمان نازل شود و این حضرات هم
بعینها همان کلمه را گفتند و همان ایراد را کردند که منتظر محمد این نیست که از
نسل خاتونست بستیم و اسم شما محمد این حسن نیست و پدر و مادرش معین و معلوم
کرکیست و همین موهومات و اعتبارات همی که در جمیع عهد و عصری
محل اعتبار و اعتنا نبوده و هست کرا این ضلالت بر ملی گذشته مشتبه و منعکس
گشته و از کرفان آن منظر اعدیت محروم شده و خود را نیز ممنوع داشته
و حال آنکه این کلمه براهل دانش و بینش روشن و مبرهن است که در هر عصری
از اعصار کسانیکه امثال این اوهام مثبت بوده و هستند و بدرجات ابعد
شده و مقید بظواهر آثار و علامات ظاهره گشته بورطه ضلالت و هلاکت
افتادند و از فوز مطالب و لیاقت درک این مظاهر عظمی و مشرق
انجم باقیه زبان از گفتن و بنان از نوشتن عاجز است که معروف که آنچه این مجاهد
مجاهد مقدس از این ظنون واهمه آزاد بوده و بسیاری از علمای اسلام عهد
و عصری نهار بکه آن صادر و ظاهر گردید چنانچه کتب تواریخ زبان
سلف گواهی میدهد و خلاصه چون شهادت انحضرت را در

مقدر و مصلحت نبود و صاد نبخواست فتوی علما بکفر و الحاد منطبق
شود و مفید فایده نگردد لهذا محض بنگ و ورت انحضرت زدن
چوب بدستان شدند فرامای حضرت البعد بان عمل قبیح آنها
فرمود روز دیگر جناب شیخ الاسلام بر تخت آن فضل شنیع قیام فرمود
و انحضرت را بمنزل خود رهنمود و شخص سعیدی امر کرد که چند چوب
بکف پای مبارک انجناب زدند انحضرت و بحقیقی بحضرات اصحاب
اظهار فرمودند که این ملت از فرط غفلت و نادانی
بتجلیل فعل قبیح مرتکب میشوند و بجای عمل خود نیز معذب خواهند شد
لهذا در بیان واقعه کیفیت ذلت و افتضاح شیخ الاسلام مرقوم
میرزا احمد واقع شد چون انحضرت ببازار حرکت از چهرتی ارانشتر
بخانه جناب میرزا احمد وارد شدند و بیان محض عنایت باستخوار جات
و حقانیت اعراض و اغماض کردند و بمجلس اجلاس نیز حاضر شدند دیگر
تعرض داد و اکاصل پس از ان بعد از انحضرت با چهرتی روانه شدند
بعد از چندی که اعلی حضرت سلطان ناصر محمد شاه غازی دار علی عرف
جنان مسکن گزید مرحوم حاجی میرزا آقاسی هم با فقیر منقطع و در بلده
و در حضرت شاهزاده معظم متحصن گشت و شناسها و علامتها از
او دست و دغل و سرزنش ناز مرد و زن شنید و بجای اعمال خود رسید
و بعد از انی که اعلی حضرت ناصر الدین شاه بجای و رخت افزای
سریر سلطنت گردید حضرت امیر کبیر که فقیر قضایا و ذلت و رسوائی

The Qáb is built to the Shaykhu'l-Islám's favourable decision in the case of Mírzá Ahmad, as it is done by the Shaykhu'l-Islám assisted by adequate

The abandonment & disgrace of the Shaykhu'l-Islám occasioned the case of Mírzá Ahmad, who had drawn some disciples to the Báb.

The Báb is not built to Shaykhu'l.

When he became title the death of Muhammad Sháh, in the days of Hájí Mírzá Aqásí.

مرحوم حاجی را به تسفت جنه وعلت نکرده و با بعضی نفوس را افتاده و قتی
که برافتاده و چون در تمام کردن ایشان تعجیل نموده شخص حقیقی نزد خیر را نتظار
نفرموده تر کشته خود را جهد در مکافات عمل ناده زیرا که بدکرده بسکی
چند و چگشته کدام نچشید اوا و ان یظفروا لوم الله والله ظهر
نوره ولو کره الظهور هو کان من الخاسرین خلاصه بعد از
واقعت از فتح زنجان مدام تدبر در نزول قرآن چنانچه عادت این مسلمانان
بود و در دفعه بازندران و تبریز هم چنانچه شنیدی بعد از عجز تام و بس
از غلبه با عدا کرنمود و قسم آنرا هر سوره و فرستاده مصدقین قرآن را
بدام تدبر و کرآورده و نقض عهد و میثاق نمودند در نظر بصیرت واضح
گردید که از این کونه نفاق باک تر نمیشود الا لعنة الله علی القوم الظالمین
امر کبیر از سطوت و صدمات و تلف شدن جمع کثیری از سرداران
معتبر و افواج دولت و جوش و خضناک بودن در حضور حضرت
شهنشاه مظفر معروض داشت که اگرچه بمقتضای حدیث صحیح
انصاکون قلبه و اطالحون لی از بیت و قتل این سه دسته
که بمراتب زهد و تقدس و اخلاق ربانی و نهایت صبر و سکون و علم
و وقار مظلومیت آراسته است مناسب و میمون نیکو جایز
نبود و لو همه علما طاهر فتوی بدهند راضی نباشند دلی حکم
که ملاحظه میشود و برای جان آرای اقدس شهریاری واضح
و مکشوف است که اینها را بیک فتنه و فساد و خونریزی خلافت

Invitation of Mirza Taqi Khan or his resistance opposed by the Babis at Zanjan.

He counsels the Shah to put his Gods to death, as in his journal and further discloses.

The Shah gives Mirza Taki Khan permission to act as his Minister for.

و به ایشان تفویض نمودند و اجازت دادند که هر طور را که مقرون بصلاح
میدانید عمل آرید بعد ازان ایشان امور مخصوص از وداع الخلا فرستاده

A special messenger is sent from Tehran to the Prince-Governor of Azerbaijan telling him to bring the Bab from Chihriq to Tabriz & after having his testimony & witness the future of the "Nuqta", put him to death.

و بر واجی جناب مستطاب شاهزاده عزیز حکمران آذربایجان را
که انحضرت را از چریق تبریز طلبیدند و بعد از معلوم نمودن ضلالت
ایشان را نزد عوام فقهای علمای اعلام ایشان را به شهادت برسانند
و بعد از انکه ان حجت موعود را دیدند تبریز نمودند از قراری که
شنیده شد

از الطاف مرتقی که محرم جناب والا عزیز میرزا فرزند ارشد ایشان
حکایت میکرد و همچنین شخص عارف محترمی که در تبریز در خدمت جناب
والا بوده و در مجلس حاضر بوده و نوشته بات و اخطوط مبارک

Narration of an eye witness of what occurred at the examination meeting before which the Bab was brought.

حضرت را هم جناب والا بدست ایشان سپرده بودند و این بنده
مصحح تابع جهل اهل عالمین از خطوط مبارک که نزد ایشان دیدم حکایت
میکرد که بعد از ورود ایشان تبریز شبی با محض اطلاع بر حالت و هیات

The Bab is returned with a sheet of scripture.

ایشان مجلسی بارا استیم و چراغان نمودیم حضرت ایشان را بمجلس طلب
نمودیم چون ورود احترام منظور داشته تا ورد طاق استقبال نمودم
اگرچه ایشان انشخص را مورد طرآن وضع خفت یعنی عمامه و قبا

Abdul Baqir Khan, the scribe who always accompanied the Bab, was also present.

با رخلق تنها وارد نمود خلاصه ایشان را در شاه نشین که صدر اوست مقابل
خود جا دادم و آقا سید حسین کاتب که در خدمت ایشان بود
کنیفر یم بجه ایشان قرار داده با پین نشست بعد من از ایشان
سئوال نمودم که آقا این اوضاعی است که در کلام خود اظهار داشته اید

The questioning is begun.

وباعث ایجاد فتنه و خونریزی بندگان خدا شده و ایشان مردمان کرام
بجز اینکه مظلوم و بیگناه بوده اند عمل دیگری بمن وصل ندارند و
تو دوازده و نیم ساعت است که بدن کثیف خود را شانه میکنید و منتظر
شما چه چیز است آخر اینها خود را بشما نسبت میدهند و بحبت شما است
که باین روز افتاده اند جواب داد و گفت من کاری نکرده ام و بیگناهی
خود را بجز اینکه گفته ام میگویم گمان نمیکنم موعود که هزار و دویست و
شصت سال منتظر او بوده اید که قائم شود منم من کثیف خوب جناب
آقا میخواهد ادعا کند و دلیل بیاورند و آیات شما بر این ادعا چیزی
کشف آیات و آثار من که موجود است نزد شما هست که بان دلیل
و آیت رسول الله بوده کثیف خوب از همان آیات قدری تلاوت
نمایند فرمودند دارم ولی در دست قدری همیا نمودم که مبادا آیاتی
فراموش من از پیش محفوظ داشته باشند و بجا نیاورند مطلب را شبیه
باند خواهش نمودم که آیاتی که مضامینش متعلق باین چیزها و روشنی
مجلس باشد اظهار دارند بکثیف و خود و مادر و دو قرار نشسته

He is requested to recite those verses having reference to the forms in the assembly.

بمن و بنی اسم الله کثیف شروع بخواندن و فرستاده سوره و سوره
و قدری یک ربع متصل بدون مکث و تامل مشغول خواندن آیاتی
بودند تا ختم نمودند و منشی خود که حاضر بود اول امر نمودم که جزوه
سفید بردارد و بسرعت و تحمل بنویسد آنچه را که میخواندند او مشغول
نوشتن بود و بهمان طور که خواسته بودم آیاتی بود بسبک آیه نور مشتمل

He continues to recite verses for an hour, a number of signs from the interlocutor proceeds to give down the verses.

The Báb again appeals to his verses as the proof of his divine mission.

بر مضامین نور و سراج و مصباح و زجاجه و قندیل بود مختری
بر مرتب مقصوده و منظوره خود بیان از فرجیده و بیت و نظر بتقسیم قرب
دست داد و شروع نمودم حتی ایراد و اورد م باز دو سه مرتبه دیگر
بنظرم آمد باشان گفتم خواهش دارم که آنچه که خوانده اید دو مرتبه تکرار نمائید
تا بیدکوت نموده باسم الله گفته مشغول خواندن آیات
شدند و باز نشستم و حروف را شمردم که بیش از آنچه باکه خوانده میشود
تا اینکه ختم نمودند و ساکت شدند من این جزو را خواستم و باخود اول مطالعه
نمودم دیدم مطابق نیست و آیات اخیره عین آیات اولیه
نیست و اختلاف دارد دیدم با خیال دارد و من که از اشان خواسته
بودم وفق مداد گفتم جناب آقا من گفتم انچه از خوانده خواندید و اینها
که عین آنها نیست اختلاف دارد جواب دادند که این طور نازل شده
باری چون این خیال و مقصود من صورت گرفت بشبه اقدام
در تکلیف خود تصمیم کردیم و باشان گفتم حال بروید منزل خود
و آسوده شوید برخواسته و باز تا ورب اوطاق اشان را مطالعه
نمودم هیچ شخص امور را اعلام ندهم که من در این کار داخله کنم هیچ
خود میدانم بهر طور صلاح میدانی و امور را عمل کن در این باب رجوع بمطالعه
آن مورد هم اشیا را بنظر رخصت با جمعیت از دعای بر
در خانهای و سه نفر از علما و شاهیر کرده بعضی نسبت
دادند و حکمی کردند و طفره زدند ولی اشان هر کدام پسندند

The Báb is separated to write again the verses he has just concluded.

The Mirzá is again told what he says.

The two copies are found not to correspond entirely.

The Báb is astonished at the fact.

Next day he is taken home to the house of many of the Ulemá, who after having heard him read, fail to decide on him.

انکار نفرموده و انها بغایت خود فهم بوده اند انکه محمد باقر نانی
که از شیخیه بوده و بعض دیگر در دکان خانهای خود در حالت از دحام
بطور عبارت و تغییر سوال نموده بعد از جواب صریحا قرائی قتل او
و ان مستفتی شربت شهادت را سه روز حبس نمودند جناب اقا سید حسین
کاشف آیات و اقا سید حسن که برادر بزرگ بوده اند و خالبا در حضور
ایشان بسر میبرده اند قبل از این مقدمه چند نفر را توقیع مشتمل
بر مواعظ و نصایح و انها بحقیت خود لفظا محض اتمام حجت بخطوط
گلپرز با تفاق جناب اقا سید احمد تبریزی معروف بکاشف جناب
میرزا محمد علی تبریزی دو نفر دیگر ارسال فرموده بودند هنگام
اطلاع ان توقیعات بکی از علمای خواسته بود اشخاص بحرمتی
نسبت بتوقیع مبارک ننماید یکی از ان میدان مردی قدم دلیری
پیش نهاده و مخالفت کرده بود دشنام داده ایشان بحرم مبارزه
شده ایشانرا گرفته و در حبس نواب والا حمزه میرزا حشمتی
نمودند از قرار مذکور گویا دو نفر از ایشان را در حبس شموم
کرده و بروایتی شبانه روز بدون اطلاع علی مرض فرموده بود
ولیکن جناب میرزا محمد علی محبوس بود تا وقتیکه حضرت مانیز
بحابس بردند و در انجا خدمت جناب ایشان شرفیاب شدیم
شبی که فردای ان شب جواهر موجودات را شهید نمودند صحبت
فرمودند که فلانرا بخواری و ذلت بی نهایتی شهید خواهند کرد

Finally Mulla Muhammad Mamaqani, a most virtuous learned man, a leader of the Shaykhis, was summoned and questioned about his beliefs. After answering, he was imprisoned for three days and then executed.

The Bab's envoy for 3 days [illegible] Mulla Sayyid Husayn, the scribe, & Mulla Sayyid Hasan, his brother.

Two other Babis, Mulla Sayyid Ahmad Tabrizi, & Mirza Muhammad Ali Tabrizi, had been arrested a little while previously.

Mirza Muhammad Ali, one imprisoned for the year [illegible] Mirza Hamza, Mulla Sayyid Ahmad is said to have interviewed in their assembly, but [illegible] to the second [illegible]

Mirza Muhammad Ali, one imprisoned for the year [illegible] Mirza Hamza, Mulla Sayyid Ahmad is said to have interviewed in their assembly, but [illegible] to the second [illegible]

The night before the execution the Bab requests one of his companions to visit him.

اکمال کی از شما اقدام نماید در شهادت من تا بیکه از معاندین
آنهم ذلت دخت کشم و بدست دشمنان کشته شدن مرا بس
خوشتر است تا در ایادی دشمنان حضرات اصحاب اعتذار جسته

They all refuse, except Mirzá Muhammad Alí, who purposes to do so but is stopped by the others who capture him.

و اظهار تاسف و تلهف نمودند بجز جناب میرزا محمد علی که فورا بر قیام
امتثال امر برآمد که سایر اصحاب مضطر با و دست اویز گشتند

He publishes himself, saying that he has only kept the Bab's orders whatever he commands.

و گفتند این نوع جرئت و جسارت شایسته شیوه بندگی نیست
جواب داد این بکنت من نه از روی جسارت است بلکه از فرط
اطاعت و امتثال امر است و بعد از انجام امر انحضرت سلمه

The Bab distrusts the action of Mirzá Muhammad Alí, as proving his disobedience, complete ruthlessness, & his utter lack of the sincerity & reverence especially which Mirzá Yahyá, who is supposed to be the depositary of all the Bab's teachings, which must be carried out as He believes.

الله جان خود را نیز ایثار نفرمایند سلیم انحضرت تسلیم فرمود و در
ارادت و خلوص عقیدهٔ ایشان تحسین کرده فرمودند فردا
که از شما سئوال میکنند تبری و تنفید کنید زیرا حکم الله در شما اکنون
این قسم وارد است خصوصا در حق آقا سید حسین که جزء
علوم نزد او ست و باید بخلق خدا و طالبان طریق وی برسانم

Mirzá Muhammad Alí however, understands the Bab to abrogate his old laws in an unnecessary & premature manner, & pronounces Him mentally false.

اصحاب قبول نمودند ولی جناب میرزا محمد علی بر دی فساد های
انحضرت افتاد و بنای تجرّی و انکار را نهاد و بانهایت مکنت متشبّث
گردید که این عبودیت کیش را از فیض حضور خویش بجور نفرماید
و تقضا باین خاکسار دوزده بی مقدار از دن جان نثاری عنایت
فرماید هرچند انحضرت منع فرمودند اصرار در التماس و استدعا
نمود تا انکه از فرط فضل و جود قبول فرمودند چنین که قدری

از طلوع آفتاب گذشت ایشان را بدون عبا و قبا و در حالتی که ارکان
در بر و لنگ کلاهی در سر داشتند بدار الحکومه بردند و حکم شد
که ایشان را تیرباران کنند جناب آقا سید حسین کاتب آیات
و آقا سید حسن اخوی ایشان حسب الامر تیری چند و مستخلص
و جناب آقا سید حسین از جواهر علومی که در خزینه سینه ایشان مخزون
بود طالبین و مستعدین مبذول داشتند و بعضی از اسرار امر را حسب
الامر با ایشان رسانید و ابلاغ نمود و در طهران بدرجه شهادت رسید
چون جناب میرزا محمد علی بصراحت تمام اقرار نمود و نوشته
شربت شهادت بود لهذا را در خدمت آن نقطه بر عوالم
امکان بسیار خانه که در جنب ارک واقعست بردند و مقابل
حجرات یکصد سرباز خانه از نادر و انتهای سربی که باین جناب
مجرد انتصب بود آویختند و اقوام و اقارب او هر قدر گفتند
فرزند ما دیوانه شده و اقرارش از روی سفاهت و ظهور
جنون بوده و حکم قتل برا و جایز و جاری نیست فریاد میزد که من
عاقلم و در بندگی و جان فشانی کامل دیگران میگفتند تا چند
با کشت خود شو توبه و تبری کن تا نجات دهند و باین بیچاره
نمیشنید جواب میداد تبری جستن و توبه کردن لایق شما است
که روز اول با آن خود در شب عرفان کاذب و منافق بودید من که
تمنای شهادت داشته فعلا قدم بدرجه شهادت گذاشتم و با نهایت

Upon which the Governor, his
Highness Hasan Khan, the commander,
summoned the Báb, and
delivered him to the
soldiers.

The former accepted his
Martyrdom, but the Báb's last
instructions to his followers,
it has been frequently maintained
in Tehrán.

The Báb, whilst Mírzá
Muhammad Alí, to
Quarters in the former
class of the city (Nadiri).

Three days are supposed from
the guilty spirit.

The relatives of Mírzá
Muhammad Alí beg of him
leave that he is mad, & not
responsible for his actions.

But he continues to declare
his love & loyalty to the
Báb.

Mirzá Muhammad Jáni
of Kásh -

عاشقم وانجناب را در حضور انحضرت تیر باران نمودند وفات
صدق و استقامتش بروی خاک افتاد و مرغ روح پاکش پرواز
ازین محبس تنگ دنیا وقفس تن ربید و در سایهٔ سدرة
المنتهای قرب حضرت جانان متفکر گردید و بیدریغا بعسر رسید عاقبت
بحسرت خود راشناخت ، لهذا صفحهٔ کرید دلیل بر انقطاع و اشتیاق
انجناب علیه بهاء الله و ثنائه نوشته است که بخط مبارک ایشان
نزد برادر شان افتاد ، عبد الله عاف در زیر نوشته اند
بود که آن مکتوب را شش یا دو یوم قبل از شهادت خود در مجلس
جواب نوشته که برادر ایشان باینان در مقام نصیحت و بازگشت
ازین ارادت و کردار ی نوشته بود نوشته اند و معذرت خواسته
و چون جناب شهید کوچکتر بظاهر بود و اذعان بر سم ارباب علوم داشته

Copy of this letter -

سعادت آن مکتوب جواب این بیت هو العطوف قبلهٔ کل احوالم
بحمد الله عجب ندارد و کل عجب اینکه نوشته بود دیدگانیکه عاقبت
ندارد پس چکار عاقبت داری یا که درین کار زیانها منظور
نداریم بحمد الله این نعمت را بتوانم بجا بیاورم منتهای این گمشده
که ازین بیت بدرد و جدانی این نبی سعادت قضای خداوندی
بر بندگان خود جاری خواهد شد تدبیر تقدیر را بر میگرداند انشاء الله
تا قرن الا با تمام فیلکا با آخر نیابد گشت کل نفس ذائقة الموت اصل
مختوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده که هر ذی روحی باید بگذرد

پس خداوند خلیفه من است بر من و تولی وصی من هر طور که مرا نفی جهاد
الهی است رضا دهد و بپسندد و هر چه که بی ادبی و خلاف مراسم کوچک
نسبت بایشان صادر شده عفو فرماید و طلب حلیت از همه اهل
خانه از برای من نماید و مرا بخدا بسپارد حسبی الله و نعم الوکیل انتهی اگر
کسی درست در نکات و مضامین این نوشته تامل نماید حالت
وخامت مقام و حق انقطاع ایشان را درک مینماید باری بعد از فک و بعد از
اوصال حضرت بسرباز ای فوج شقاقی حکم بشلیک نمودند و اجانب
بگرد شلیک کردند و از آنجه تیرها نیکه خالی شد دو گلوله بدن ایشان
از جانبین حضرت رابته بودند وارد آمد و بدنها کیفه شد و آنگاه
بزمین وارد گردید و داخل حجره شدند که دور و نزدیک را بار دیگر
تخفیف یافت نظاره کنان انقضی عصر را بسر بردند شب هنگام
با بری در میان ایشان افتاد بعضی گفتند غیب نمود برخی گفتند
بآسمان رفت بعد از تفحص ایشان را در میان حجره دیدند و از کثرت
غفلت و غرور و عدم شعور القدر ادراک نکردند که سبب چیست
و چرا باید از اینهمه گلوله کی بدن مبارک ایشان وارد
نیاید و آن بندهای باریک بجز خدا خواست قدرت کامله
خود را بآنها نداده نباید که اگر مشیت و اراده او تعلق
گیرد شهادت و مظلومیت اولیاء مظاهر نفس او و باتهان شهداء
مراتب قدرت و شقاوت بنی وطنی و سعدا و اولیا و رعنا و اعداء تعلیم

End of the Letter.

Another valley is found on the East; one water out the rugged Star holds him, while faith emerges at the fortress.

Abdul-Bahá's sentiment of the people at the Shaykh-Tabarsi Fort.

ورضا بما جری من قلم القضا موافق ومطابق نشد وارادهٔ
خلق با مشیت قاهره وارادهٔ نافذهٔ جمیع اهل عالم در مقام جنگ
وجدل برآیند تبرا می ندهد وعذر نمی پذیرد کما ینبغی نشناسند کل
را بخطا برند، والا کلام این است که در فقرهٔ اول هم مقصود اصحاب
شبیک در دوران تیرها بر هیکل مبارک وشهادت ایشان در دل
اند فقرهٔ بعضا نفرمود را چه باشد زیرا که نخواست مثل فقرهٔ اخیره که
ایشان خواستند اظهار القدرة والعزة والاقتدار والشدة والانتقام
المحبة وشهامة العباد، واحقا قالصدق قولها ایشانند الان
ایشان، الله وقوله ترید وارید الا یکون الذی ارید ولی در فقرهٔ ثانیه
که همه این مراتب اکمال شد مضمون قول نازل لطف ابرار
وامضا اختیار رضا واقتضا نمود تعلق اراده الهی را باراده
اریدون توقع وقوع ولیکن مردم از فرط جهالت وغفلت
واحتجاب در اول وقت متنبه نگشتند در هیچ مقامی متنبه
نگشتند وشاعر نشدند که ریسمان باریکی گلوله میخورد و پاره میکند
وبکسر میشود وچه جای که با وجود نزدیکی زمانه تیرها بگذارند
کجا این هیکل مبارک وارد نمی آید مع ذلک آنحضرت را مجددا
آوردند وحکم شبیک نمودند بسر بازهای مسلمان انگار نمودند
واعتذار جستند بقبح نصرانی حکم شبیک نمودند ایشان مجبورا
اطاعت کردند واز قرار یکه برخی حاجی میرزا جانی نوشته

The Báb is again manhandled, a volley fired on him by a Christian regiment, which kills him.

وفوتانی هم بهمچو مضرتی بهیکل مبارک آنحضرت نرسید و در سنهٔ
وفوتم سه تیر بآن هیکل وارد آمد و روح شریف آنحضرت از جسم
لطیف هجرت نموده بافق اعلی عروج نمود و اینواقعه در روز پنجشنبه
بست و ششم از شعبان سنه هزار و دویست و شصت و شش
هجری واقع شد که سال هفتم ظهور بود و عرض شد فصل تعیین نظیری
نامیده برای دخول در ماه مبارک رمضان و قبول صیام
و طاعات و عبادات لیال و ایام بقتل در رسول قرة العین
سید باب تبلاشه تفت این بت پنهانی شهر و منتظرا
الموعود بعد انتظار دنیا دهره و خلقه تبیه للظهور و علی شهر الله و سیله
للتقرب و الزلفی علمن اولها و آخرها کما عن آخرا اولها ما العجب
سلاطین فرنگستان عموما چنین در نظره است که خصوصا
سلاطین انگلستان و بیکه موافق قانون عدلیه عظمی تقصیر که
اعظم از آن غیر متصور است در حق کسی ثابت و محقق میشود
و بهیچوجه راه شبهه باقی نمیماند حکم بارکشیدن آن کنند
و در قدیم دول تیر که باو انداخته میشود اگر خطا کند شخص مقصر
و مجرم دانسته میشد و محترم میدارند و میگویند چون خداوند حفظش
کرد و نخواست کشته شود ما چگونه نکنیم و اگر فرضا کلیه بالی
که شخص بایستد بخورد و پاره شود و شخص نیفتد اگر از افتادن
صدمه بزند فورا حکیم حاضر می کنند و معالجه میدارند

The martyrdom of Ḥaḍrat Báb was on Thursday, Shaʿbán 27th, 1268 A.H. i.e. 9th June 1852 Zuhálá.

دارم

واگر هم صدمه وارد نیاید باشد باز هم از جانب دولت به همان
عین و همانجا حکم حاضر میکنند که شرعیتی بدهد اگر نرسیده باشد
از شدت و ابرمایشان صدمه وارد نیاید مراتب مروت و
وصالت ایشان که برغم علمای اسلام کافرند چنان است
مراتب انصاف این مسلمان با دین و ایمان نیز چنان است
دستغنی از بیان فلا صدمه دوشب بعد که جداطر آنحضرت
راه میرزا محمدی با خندق ایلچی شدند و به نفر قراول بر آن گماشتند
حاجی سلیمان خان که شمه از احوالش ذکر شده باشد نفر دیگر
خودشان را مسلح نموده تبراه آن میرسانند و گفته بودند هر قدر
پول بخواهید میدهیم مضایقه نمی کنیم سوءی نداشته باشید
این نقش را ابهم و اگر حافظت کنید خود شما را هم میکشیم و الا
از وا همه جان خودشان و طمع کردن پول راضی میشوند و
کراف میکنند و جناب حاجی سلیمان خان آن جا در
منزل میرزا دبیر بر سفید بچیده توی صندوق گذشته و
چندی بدار الخلافه حمل میکنند و آن جا در چند آن در طهران
امانت گذاشته شد تا وقتیکه از مصدر مشیت جلال قدم در
اعظم ذکره اجازه طلعت ابهی که از لسان عظمت اولی
موسوم بمن یظهره الله است در هیکل صحت و الواح در محمل مصنی
امده فی آن حینا کل شده و اگر کسی از تفصیل جا بیفتد

The bodies of the two martyrs are kept until a date, i.e. 3 days, in which they are to watch them.

Haji Sulaymān Khān (d. p. 119 to p. 125) had 3 sons, named Hasan-Khān, a late Hasan, deceased then of the cruel attack Hasan by cruel Hasan the bodies without opposition Hasan cruel long Hasan therefore Hasan, Hadi; but of her Hasan cruel Hasan.

The deceased accordingly agree to let them remain the corpses.

Haji Sulaymān Khān carries the corpse to his residence Hasan in Hadi-Hasan, a Hasan Hasan in opposite a night a Hasan has Hasan Qazvin to Tehran, Hasan Hasan was received his death Hasan as a Hasan Hasan to appointed by Hasan Hasan Hasan manager for Hasan burial.